بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۹6: یک‌شنبه ۱8/۳/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر عدة وطی به شبهه بود. داشتیم روایت‌هایی که ازش استفاده می‌شود که وطی به شبهه عده دارد را می‌خواندیم. روایت بعدی، روایت ۳۷۹۲۹ هست که جلد ۲۵، صفحة ۵۷۱، روایت نوزدهم از باب هفت از ابواب ما یحرم به التزویج از کتاب النکاح است.

«سعد بن عبد الله عن محمّد بن عيسى عن صفوان عن جميل عن ابن بكير عن أبي العبّاس عن أبي عبد اللّه عليه السلام» این را ملاحظه بکنید ببینید آیا در این سند اشکالی، ایرادی هست نیست این را دنبال کنید.

«في المرأة تتزوّج في عدّتها قال يفرّق بينهما و تعتدّ عدّةً واحدةً منهما جميعا»

این‌که «تعتدّ عدّةً واحدةً منهما جميعا» معنایش این است که هم وطی به شبهه عده دارد، هم آن عدة اصلی که داشته، آن عده دارد. بنابراین این استفاده می‌شود که هر دوی اینها عده دارند، ولی تداخل می‌کنند. حالا بحث این‌که عدة وطی به شبهه با سایر عده‌ها تداخل می‌کند یا تداخل نمی‌کند، یک بحث دیگر است که آن بحث‌ها با همدیگر جدا باید بحث بشود.

آن وقت در سند این‌که ابی العباس کی است. آیا سند گیر دارد یا گیر ندارد، آن را ملاحظه بفرمایید، در کلاس راهنما در موردش صحبت می‌کنیم.

در جامع الاحادیث در ذیلش دارد: «و في رواية جميل بن درّاج في المرأة تتزوّج (و ذكر مثله و زاد فان جاءت بولد لستة اشهر او اکثر فهو للاخیر و ان جاءت بولد فی اقل من ستة اشهر فهو للاول).»

اینجا ظاهراً یک اشتباهی رخ داده، این «و في رواية جميل بن درّاج» را هم اینجا ذکر کرده، هم دو تا روایت بعدی که جمیل دارد، آنجا هم همین ذیل را دارد که با همان زیاده نقل شده، آنجا آورده. دیگر اینجا نباید این را ذکر می‌کرد. روایت جمیل به آن معنا هم شاید ارتباطی نداشته باشد. این چیزی است که بعداً در موردش یک مقداری بیشتر هم صحبت می‌کنیم. ذیل روایت بعدی در موردش یک مقداری بیشتر صحبت می‌کنیم.

روایت بعدی رقم ۲۰ این باب است. «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام‏ فِي امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ تَعْتَدُّ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جَمِيعاً.» این هم به همان تقریبی که عرض کردم.

این جمیلی که اینجا در سند هست، رفقا مراجعه کنند این‌که این جمیل کی است. آیا جمیل بن دراج است، جمیل بن صالح است یا کس دیگری است که آن نفر معروف به جمیل، جمیل بن دراج هست و جمیل بن صالح، اینجا کدام یکی از این دو تا هست، این را رفقا مراجعه کنند.

روایت بعدی: «رَوَى ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلٍ» این روایت در دو جای تهذیب وارد شده. یک جای تهذیب عن جمیل بن صالح است، یک جای تهذیب عن جمیل خالی هست.

«عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام‏ فِي الْمَرْأَةِ تَزَوَّجُ فِي عِدَّتِهَا قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ تَعْتَدُّ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جَمِيعاً وَ إِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْأَخِيرِ وَ إِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقَلَّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ.»

اینجا یک نکتة کلی عرض بکنم. من یک موقعی. آدرسی که اینجا داده می‌گوید جمیل بن دراج فی المرأة تتزوج. تعبیری که در ذیل آن روایت ۱۹ نقل کرده بود، گفته بود و فی روایة جمیل بن دراج فی المرأة تتزوج. بهتر بود همان عین تعبیر فقیه را بیاورد. من یک بار دنبال می‌کردم مواردی که مرحوم شیخ صدوق تعبیر فی روایة فلان دارد. موارد فی روایة فلان، گاهی اوقات به اعتبار این هست که مرحوم صدوق قسمتی از روایت را آورده. گاهی اوقات هم به اعتبار این است که مرحوم صدوق در ادامة روایت، ارسالی وجود دارد، روی همین جهت مرحوم صدوق با تعبیر فی روایة اشاره می‌کنند، یعنی در واقع اعتبار، اگر روایت را مرحوم صدوق معتبر هم بداند، به اعتبار سند نیست. ما این مطلب را عرض کردیم، جاهایی که روایت در منبع‌های دیگر مرسل هست، مرحوم صدوق اینجا آن روایت را به معصوم علیه السلام نسبت می‌دهد، اسم راوی را را نمی‌آورد. گاهی اوقات اسم راوی قبل را می‌آورد بدون این‌که آن مرسل عنه را ذکر کند. علت اصلی‌اش این است که مرحوم صدوق اعتبارش، یعنی معتبر دانستن این روایتش به خاطر راوی نیست، به خاطر قرائن دیگر است، بنابراین این‌که این روایت معتبر شده به خاطر راوی نیست که ذکر راوی در اینجا برای او ارزشی داشته باشد. در واقع در اینجور موارد تنها خواسته به متن روایت اشاره کند. گاهی اوقات یک کسی که غیر مستقیم روایت را نقل می‌کند را هم ذکر کرده، برای این‌که آدرس روایت را بهتر بدهد، مشخص بکند که این متنی که هست مربوط به چه روایتی است. گاهی اوقات در اینجور موارد می‌گوید قال الصادق علیه السلام، گاهی اوقات تعبیر می‌کند و فی روایة جمیل. مواردی که فی روایة فلان هست، یک مقداری باید با احتیاط با آن برخورد کرد. به نظرم این مهم است که موارد فی روایة چندان اعتبارش، اگر هم ما در مورد، مثلاً روایت‌های شیخ صدوق را ما بگوییم که به دلیل این‌که ایشان در ابتدای فقیه، گفته من به همة روایت‌های این کتاب فتوا می‌دهم و دوران امر بین حس و حدس هم باشد ما باید حمل در حس بکنیم، بنابراین روایت‌های صدوق معتبر هست، به نظرم این بیان در مورد روایت‌های مثل فی روایة فلان نمی‌توانیم تمام بکنیم. تتبع در موارد اقتضاء می‌کند این روایت‌ها اگر جنبة تقطیع در آن رخ نداده باشد که تقطیع خودش یک بحثی است. جاهایی که تقطیعی در آن رخ نداده، ایراداتی مثل ارسال در روایت بوده که اینها باعث می‌شده که مرحوم شیخ صدوق اعتمادش به این روایت به خاطر جهات خارجی مثلاً فتوای مشایخ و امثال اینها باشد، در نتیجه دوران امر بین حس و حدس نیست اینجا حتماً حدسی است. و بنابراین نمی‌توانیم به اعتماد صدوق به روایت اعتماد کنیم و روایت را معتبر بدانیم. این بحث مفصلش در جای خودش. این جمیل بن صالح در نقل تهذیب است، در نقل فقیه، جمیل بن دراج هست، این را هم ملاحظه بفرمایید ببینیم کدام یک از اینها صحیح است. جمیل را در این سه تا روایت، روایت ۱۹، ۲۰، ۲۱ این را جزو مواردی هست که باید روی آن کار بشود که جمیل چی هست. حالا من در روایت ۲۱ یک نکتة دیگری را هم ضمیمه بکنم. آن این است که احمد بن محمد در طبقة مشایخ محمد بن احمد بن یحیی دو نفر معروف به احمد بن محمد هستند. یکی احمد بن محمد بن عیسی اشعری است، یکی احمد بن محمد بن خالد برقی که خیلی وقت‌ها با احمد بن ابی عبد الله برقی ازش یاد می‌شود. من این را مفصل با قرائنش دنبال کردم که احمد بن محمد منصرف به کی هست. نتیجه‌ای که در بحث به آن رسیدم، حالا نحوة استدلالاتش را نمی‌خواهم دنبال کنم و اینجا بیان کنم، ولی فقط نتیجه‌اش را عرض بکنم. در روایت‌های محمد بن یحیی عطار، محمد بن علی بن محبوب، عبد الله بن جعفر حمیری، محمد بن حسن صفار، سعد بن عبد الله اشعری، در روایت‌های احمد بن ادریس اشعری، در روایت‌های اینها احمد بن محمد منصرف هست به احمد بن محمد بن عیسی. همچنین ابی جعفر، اگر این بزرگواران بگویند، مرادشان از ابی جعفر، احمد بن محمد بن عیسی است. البته احیاناً در موارد نادری در کلمات بعضی از اینها احمد به برقی هم اطلاق شده ولی آن نادر است. به طور متعارفش این هست مراد از احمد بن محمد یا مراد از ابی جعفر در کلمات این آقایان احمد بن محمد بن عیسی اشعری است.

اما در مورد محمد بن احمد بن یحیی، مراد از احمد بن محمد مردد است بین احمد بن محمد بن عیسی اشعری و احمد بن محمد بن خالد برقی است. بعضی وقت‌ها مراد ابن عیسی است، بعضی وقت‌ها مراد ابن خالد برقی هست و احیاناً در بعضی موارد ما می‌مانیم که مراد کدام یک از این دو بزرگوار هست. جایی که ابی جعفر تعبیر می‌کند مراد از ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی است. بر خلاف ابی جعفر در کلمات آن آقایان دیگر، در کلام ایشان ابی جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی هست.

شاید این تفاوت به خاطر یک نکته‌ای هست. آن این است که بین آن ۵-۶ نفری که عرض کردم و محمد بن احمد بن یحیی یک فرقی هست. آن ۵-۶ نفر کسانی هستند که به نحلة صحیح نگارانه از علمای قم وابسته هستند. ما در قم دو تا نحله داریم. یک نحله این هست که صحیح نگار هستند. سعی می‌کنند روایت‌های صحیحه را بیاورند که فرد شاخص این نحله احمد بن محمد بن عیسی است. احمد بن محمد بن عیسی صحیح نگار هست و گرایش اصلی‌اش هم گرایش فقیهانه است. به فقه خیلی علاقه دارد. و روایت‌های اصلی که اینها دارند، روایت‌های فقهی است.

اما یک نحلة دیگری ما داریم، نحلة صحیح نگار نیست، یک مقدار اهل توسعه هستند. که یکی از افراد شاخص این نحله احمد بن محمد بن خالد برقی هست. احمد بن محمد بن خالد برقی عنوان ابواب محاسنش را هم که ملاحظه بفرمایید فقهی نیست. گرایش اصلی‌شان گرایش فقهی نیست، گرایش غیر فقهی است و اینها مقید هم نیستند که حتماً از افراد ثقه نقل کنند. به تعبیر ابن غضائری در مورد احمد بن محمد بن خالد برقی، می‌گوید احمد بن محمد بن خالد برقی این مبالات نداشت که از کی روایت کند، علی سبیل اهل الاخبار. یک تعبیرش درست نقل کرده باشم، یا علی طریق اهل الاخبار. این به طریق اهل اخبار. اهل اخبار یعنی مورخین. ما یک گرایش مورخانه داریم، یک گرایش فقیهانه. محمد بن احمد بن یحیی هم به این گرایش دوم وابسته است. البته محمد بن احمد بن یحیی از احمد بن محمد بن خالد برقی همچنان که خیلی روایت می‌کند از احمد بن محمد بن عیسی هم خیلی روایت می‌کند، ولی منحصر نیست، یعنی استاد اصلی‌اش احمد بن محمد بن عیسی اشعری نیست. از احمد بن محمد بن عیسی اشعری خیلی روایت می‌کند، هم از احمد بن محمد بن خالد برقی خیلی روایت می‌کند. این باعث می‌شود که احمد بن محمدهایش مردد بشود، ظاهراً احمد بن محمدهایی که ایشان به کار می‌برد به اعتماد سندهای قبلی‌اش این احمد بن محمد خالدهایش را تعبیر می‌کرده، لذا همیشه این‌که مراد یک شخص مشخصی باشد اینجور نیست، ممکن است بعضی جاها احمد بن محمد بن خالد باشد، بعضی جاها احمد بن محمد بن عیسی باشد و مواردی هم که مبهم است به دلیل این‌که ترتیب روایت‌های احمد بن محمد که در منابع موجود از طریق محمد بن احمد بن یحیی برای ما نقل شده از ترتیب واقعی‌اش فاصله گرفته، در نتیجه ما نمی‌دانیم این احمد بن محمد را به اعتماد کدام سند قبلی ذکر کرده. ولی ابی جعفر، مراد احمد بن محمد بن خالد است، من این را دنبال کردم. یک تعبیری یک جایی دیدم و تصور می‌کنم مراد یک جا «مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي‏ جَعْفَرٍ النَّحْوِيِ‏ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاء ...» اگر حافظه‌ام خطا نکند این شکلی است که ابی جعفر نحوی دارد. به نظرم ابی جعفر نحوی هم مراد احمد بن محمد بن خالد برقی است. احمد بن محمد بن خالد برقی ظاهراً به نحوی بودن شناخته می‌شده و وجه اصلی‌اش استاد نحو بودن هم هست و این است که یک عده‌ای را در شرح حالش گفتند که اینها تأدب بر احمد بن محمد خالد برقی ظاهراً مراد از تأدّب نحو آموختن است، ادب به معنای خاصش ظاهراً مراد هست. این بحث این‌که علیه تأدّب فلان کس این یک بحث مفصلی دارد که نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. تصورم این است که کلمة مؤدِّب در اصطلاح رجالی‌ها عمدتاً به معنای استاد ادبیات عرب هست و نحوی که قواعد ادبی. همین ادبیاتی که ما الآن تعبیر می‌کنیم مراد این باشد نه یک معنای گسترده‌تری که در بعضی از کلمات آقایان خواستند مؤدِّب به یک معنای گسترده‌ای معنا کنند به نظرم به این معنا، معنای درستی نباشد، تفصیل این بحث باشد در جای خودش.

روایت بعدی صفحة ۶۲۴، حدیث ۳۸۰۸۹، باب ۲۳ از ابواب ما یحرم بالتزویج هست.

محمد بن یعقوب عن «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ‏ بِالْعِرَاقِ‏ امْرَأَةً ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ فَتَزَوَّجَ امْرَأَةً أُخْرَى فَإِذَا هِيَ أُخْتُ امْرَأَةٍ الَّتِي بِالْعِرَاقِ» یک خانمی را در عراق ازدواج کرده و این خانمی را در شام ازدواج کرده. بعد متوجه شده که ای بابا، این خانم دومش خواهر این خانم اوّلش هست. این خواهر بودن خیلی وقت‌ها به خصوص در جایی که پدر و مادرشان ناتنی باشند، پدرشان دو تا ازدواج کرده، یک ازدواج در عراق کرده، یک ازدواج در شام کرده، این باعث شده که این پنهان بشود. یا اخت رضاعی بودن و امثال اینها، اینها مواردی هست. موارد متعارفش اینجور موارد است.

«قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الَّتِي تَزَوَّجَهَا بِالشَّامِ» می‌گوید چون زن عراقی را داشته ازدواج با زن شامی که خواهرش بوده، آن ازدواج باطل بوده. این «يُفَرَّقُ بَيْنَهُ» ارشاد به بطلان ازدواج با شامیه است.

«وَ لَا يَقْرَبُ الْمَرْأَةَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الشَّامِيَّةِ». در فقیه دارد «و لا یقرب المرأة العراقیة». عراقی هم نباشد مراد- این است که زن خودش را، دومی که زنش نیست. آن زنی که واقعاً زنش است که همان عراقیه هست آن را دیگر حق ندارد با او مقاربت کند «حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الشَّامِيَّةِ». این معنایش این است که آن شامیه عده داشته، این ازدواج باطلی که شده، وطی‌اش وطی به شبهه است این عده دارد.

«قُلْتُ فَإِنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ تَزَوَّجَ أُمَّهَا وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهَا أُمُّهَا قَالَ قَدْ وَضَعَ اللَّهُ عَنْهُ جَهَالَتَهُ بِذَلِكَ ثُمَّ قَالَ إِذَا عَلِمَ أَنَّهَا أُمُّهَا فَلَا يَقْرَبْهَا وَ لَا يَقْرَبِ الِابْنَةَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الْأُمِّ مِنْهُ» این مادری که وطی به شبهه شده، این عده دارد و تا زمانی که مادر در عده هست حق ندارد با دختر نزدیکی کند. اینجا دو تا بحث در این روایت هست. یکی این‌که آیا در زمان عدة خواهر، ولو عدة وطی شبهه می‌تواند با خواهرش مباشرت کند، یا در زمان عدة مادر می‌تواند با دخترش مباشرت کند، دختری که زنش است، یا خواهری که زنش است، این مباشرت با خواهر در زمان عدة وطی به شبهة خواهر و مباشرت با دختر در زمان عدة وطی به شبهة مادر صحیح هست یا صحیح نیست، این یک بحث است، حالا آن یک مرحله، ممکن است شخصی اینها را کراهتی بگیرد. بگوید مکروه بداند. ولی عمدة آن استدلالی که هست آن این است که از این روایت استفاده می‌شود که آن وطی به شبهه عده دارد و آن که بخواهیم بگوییم عده‌اش استحبابی است آن وجهی ندارد. این دو تا بحث با همدیگر ملازمه ندارد. این‌که وطی به شبهه عده داشتن یا نداشتن غیر از این است که در زمان عدة وطی به شبهه می‌شود با خواهر معتدّه یا با دختر معتدّه که همسر انسان هست مباشرت کرد یا مباشرت نکرد.

«فَإِذَا انْقَضَتْ عِدَّةُ الْأُمِّ حَلَّ لَهُ نِكَاحُ الِابْنَةِ» اینجا نکاح به معنای تزویج نیست، به معنای مقاربت هست.

«قُلْتُ فَإِنْ جَاءَتِ الْأُمُّ بِوَلَدٍ قَالَ هُوَ وَلَدُهُ وَ يَكُونُ ابْنَهُ وَ أَخَا امْرَأَتِهِ.» می‌گوید اگر اُمّی که من این خانم با او مباشرت کرده بچه‌ای را بیاورد، این بچه ولد آن مرد هست، چون وطی به شبهه هست، این می‌خواهد بگوید وطی به شبهه باعث نمی‌شود که احکام ولدیت بار نشود. هو ولده یرثه و یکون ابنه اخا امرأته.

البته این روایت یک بحثی در بحث زنا هست که مزنی بها، ولد الزنا آیا فرزند زانی حساب می‌شود یا فرزند زانی حساب نمی‌شود، ممکن است از این روایت کسی استفاده بکند که از این روایت استفاده می‌شود که ولد زنا، فرزند زانی نیست. اینجا چون وطی به شبهه بوده فرزند زانی بوده. آیا استدلال تام است یا تام نیست، ولی در آن بحث فرزند بودن ولد الزنا این روایت مفید است. البته این بحث این است که آیا واقعاً نفی ولدیت شده یا نفی احکام ولدیت شده. این می‌تواند در آن بحث مورد استناد باشد.

«وَ يَكُونُ ابْنَهُ وَ أَخَا امْرَأَتِهِ.»

این روایت صحیحه است. اگر ابن بکیر. البته ابن بکیر فطحی است، ولی علی بن رئاب چون عطف به او شده، روایت صحیحه است، بحثی در صحت روایت نیست.

این روایت‌هایی که تا حالا خواندیم، روایت‌هایی در جلد ۲۵ بود. این روایت برای جلد ۲۶ است.

جلد ۲۶، صفحة ۲۵۶، رقم ۳۸۹۱۴، روایت اوّل از باب ۱۴، از ابواب العیوب و التدلیس.

سندش این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام-» روایت صحیحه است بدون اشکال.

«عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَزَفَّتْهَا إِلَيْهِ‏ أُخْتُهَا وَ كَانَتْ أَكْبَرَ» می‌گوید یک کسی ازدواج کرده. خواهرش که خواهر بزرگ‌تر باشد این خواهر را به زفاف در آورده و وارد حجله کرده. آن خواهری که به زفاف برده:

«وَ كَانَتْ أَكْبَرَ مِنْهَا فَأَدْخَلَتْ مَنْزِلَ زَوْجِهَا لَيْلًا فَعَمَدَتْ إِلَى ثِيَابِ امْرَأَتِهِ فَنَزَعَتْهَا مِنْهَا وَ لَبِسَتْهَا» بعد از این‌که وارد حجله کرده خودش وارد اتاق شده و لباس‌های آن زن را در آورده، از او کنده، خودش پوشیده

«ثُمَّ قَعَدَتْ فِي حَجَلَةِ أُخْتِهَا وَ نَحَّتِ امْرَأَتَهُ وَ أَطْفَتِ الْمِصْبَاحَ وَ اسْتَحْيَتِ الْجَارِيَةُ أَنْ تَتَكَلَّمَ»

در حجلة خواهرش نشسته «وَ نَحَّتِ امْرَأَتَهُ»، آن امرأئه‌اش را هم بیرون کرده و چراغ را هم خاموش کرده، آن دختر خجالت کشیده که حرف بزند.

«فَدَخَلَ الزَّوْجُ الْحَجَلَةَ فَوَاقَعَهَا وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهَا امْرَأَتُهُ الَّتِي تَزَوَّجَهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ الرَّجُلُ قَامَتْ‏ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ فَقَالَتْ لَهُ أَنَا امْرَأَتُكَ فُلَانَةُ الَّتِي تَزَوَّجْتَ وَ إِنَّ أُخْتِي مَكَرَتْ بِي فَأَخَذَتْ ثِيَابِي فَلَبِسَتْهَا وَ قَعَدَتْ فِي الْحَجَلَةِ وَ نَحَّتْنِي فَنَظَرَ الرَّجُلُ فِي ذَلِكَ فَوَجَدَ كَمَا ذَكَرَتْ فَقَالَ أَرَى أَنْ لَا مَهْرَ لِلَّتِي دَلَّسَتْ نَفْسَهَا وَ أَرَى عَلَيْهَا الْحَدَّ لِمَا فَعَلَتْ حَدَّ الزَّانِي غَيْرَ مُحْصَنٍ وَ لَا يَقْرَبِ الزَّوْجُ امْرَأَتَهُ الَّتِي تَزَوَّجَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الَّتِي دَلَّسَتْ نَفْسَهَا فَإِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا ضَمَّ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ.»

این نکته‌ای که در این روایت هست، این روایت آن صورتی که شوهر شبهه دارد، ولی زن شبهه ندارد، این را صریحاً این مورد را شامل می‌شود. این روایت این هست که در جایی که شوهر زانی نیست، عده ثابت است که یکی از صور مسئله بود. ولی به هر حال در اینجا عده برای زنی که زانی هست ثابت کرده. در جایی که شوهرش زانی نباشد.

روایت بعدی برای جلد ۲۷ است. جلد ۲۷، صفحة ۲۷۰. این را انگار خواندم. بله همان روایت محمد بن مسلم هست که قبلاً خواندیم و صفحة ۲۷۰.

صفحة ۲۸۳، رقم ۴۰۶۷۷. سند این هست: «مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ وَ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام»

محمد می‌شود محمد بن یحیی عطار، احمد بن محمد بن عیسی. عن العلاء علاء بن رزین، و ابی ایوب، ابی ایوب خراز.

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى‏ رَجُلٍ‏ غَائِبٍ‏ عِنْدَ امْرَأَةٍ أَنَّهُ طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ وَ تَزَوَّجَتْ ثُمَّ إِنَّ الزَّوْجَ الْغَائِبَ قَدِمَ فَزَعَمَ أَنَّهُ لَمْ يُطَلِّقْهَا وَ أَكْذَبَ نَفْسَهُ أَحَدُ الشَّاهِدَيْنِ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لِلْأَخِيرِ عَلَيْهَا»

زعم یعنی قال. یکی از دو شاهد گفته من دروغ گفتم. آن بینه‌ای که بود، آن بینه با تکذیب یکی از شاهدین از اعتبار افتاده.

«وَ يُؤْخَذُ الصَّدَاقُ‏ مِنَ الَّذِي شَهِدَ فَيُرَدُّ عَلَى الْأَخِيرِ» آن کسی که شهادت داده از او گرفته می‌شود. احتمالاً مراد این است آن شاهدی که، شهد و اکذب نفسه. آن‌که شهد و تکذیب نکرده آن نه.

«وَ الْأَوَّلُ أَمْلَكُ بِهَا وَ تَعْتَدُّ مِنَ الْأَخِيرِ وَ لَا يَقْرَبْهَا الْأَوَّلُ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا.»

این روایت دوم از باب ۲۱ از ابواب العدد هست.

روایت بعدی، روایت باب ۲۲، روایت ۴۰۶۸۰. جلد ۲۷ جامع الاحادیث، صفحة ۲۸۴ است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ‏ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَاعْتَدَّتْ وَ تَزَوَّجَتْ فَجَاءَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَفَارَقَهَا وَ فَارَقَهَا الْآخَرُ كَمْ تَعْتَدُّ لِلنَّاسِ قَالَ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَ إِنَّمَا يُسْتَبْرَأُ رَحِمُهَا بِثَلَاثَةِ قُرُوءٍ تُحِلُّهَا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ قَالَ زُرَارَةُ وَ ذَلِكَ أَنَّ أُنَاساً قَالُوا تَعْتَدُّ عِدَّتَيْنِ‏ مِنْ‏ كُلِ‏ وَاحِدٍ عِدَّةً فَأَبَى ذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَعْتَدُّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ فَتَحِلُّ لِلرِّجَال‏.»

می‌خواهد بگوید یک عده، این عده‌های، عدة صحیح و عدة وطی به شبهه اینها با همدیگر تداخل می‌کنند، یک عدة واحد کافی هست. از این استفاده می‌شود که اینها هر دو عده دارند.

روایت بعدی، روایت مرسلة یونس است.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ‏ فِي امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ قَدِمَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَطَلَّقَهَا وَ طَلَّقَهَا الْآخَرُ قَالَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ عَلَيْهَا أَنْ‏ تَعْتَدَّ عِدَّتَيْنِ» ابراهیم نخعی که از فقهای عامه هست می‌گوید که دو تا عده باید نگه دارد. یک عده به خاطر طلاق شوهرش. حالا این

«فِي امْرَأَةٍ نُعِيَ إِلَيْهَا زَوْجُهَا فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ قَدِمَ زَوْجُهَا الْأَوَّلُ فَطَلَّقَهَا وَ طَلَّقَهَا الْآخَرُ» این طلّقها که زوجها الاوّل هست طلاق شرعی است، طلّقها آخر، طلاق عرفی است. یعنی دومی هم او را رها کرد. یعنی هم زوج اوّل که زوج واقعی‌اش است، هم زوج دوم که زوج خیالی‌اش است، اینها هر دوشان، این طلّقها دوم یعنی ترکها.

«قَالَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ عَلَيْهَا أَنْ‏ تَعْتَدَّ عِدَّتَيْنِ» یک عده به خاطر طلاق زوجة اوّل، یک عده به خاطر مباشرت زوجة دوم.

«فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ عَلَيْهَا أَنْ‏ تَعْتَدَّ عِدَّتَيْنِ فَحَمَلَهَا زُرَارَةُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ عَلَيْهَا عِدَّةٌ وَاحِدَةٌ.» این روایت می‌گوید یک عده کافی است. ولی از این استفاده می‌شود کأنّ این یک عدة واحده برای هر دو. هم به خاطر آن عدة وطی به شبهه. یعنی کأنّ اصل این‌که اینجا عده دارد مفروغ عنه هست. بحث این هست که آیا یک عده باید نگه دارد، یا دو تا عده نگه دارد. این روایات این مسئله.

این‌که زانی عده ندارد، یک بحث این است که آقایان می‌گویند زانی عده ندارد. لا حرمة لماء الزانی، امثال اینها. من اجالتاً نمی‌دانم روایت خاصی در این زمینه دارد، ندارد، من اجالتاً روایت در این مورد در دست ندارم. این را باید دنبال کرد که آیا دلیلی بر این‌که زانی عده ندارد، چی است. بنابراین اگر دلیل عام داشته باشیم که زانی عده ندارد آن دلیل صورتی که مرد شبهه ندارد، ولو زن شبهه دارد را ممکن است بگیرد، ولی ببینیم این آیا دلیل خاصی داریم برای این‌که زانی عده ندارد. و یا این نکته که عده به خاطر احترام زوج هست این را هم باید دید به چه نحو است. البته یک عده به خاطر احترام زوج هست، و آن عدة وفات است، آن روشن است. روی همین جهت حتی در جایی که دخول هم نشده باشد، حتی در صغیره و امثال اینها به خاطر احترام شوهر یک عده‌ای رعایت شده. ولی بحث ما در این نیست. بحث ما در عدة طلاق است و عدة وطی به شبهه است. و این‌که آیا عدة وطی به شبهه، این عده به احترام محترم بودن وطی هست که این محترم بودن، محترم بودن هم به این معنا که چون شوهر گناهی در این کارش، آن هم به احترام شوهر هست و امثال اینها، آن را هم باید مراجعه کرد. من اجالتاً در این تورقی که می‌کردم به روایتی برخورد نکردم در این زمینه.

این روایتی که الولد للفراش و للعاهر الحجر این را بعضی‌ها استدلال کردند برای این‌که کأنّه عاهر عده ندارد. این‌که عاهر عده ندارد از این استفاده نمی‌شود. للعاهر الحجر، این در واقع می‌خواهد بگوید آن چیزی که عاهر گیرش می‌آید، للعاهر، هم «ل» تمسخر است، در واقع سنگ گیرش می‌آید یعنی واقعاً سنگ به نفعش که نیست. این است که آیا می‌خواهد بگوید عده ندارد، عده گیرش نمی‌آید، امثال اینها، این مبتنی بر این هست که

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان